

## بینایی، در شهر کوران...

تورقی در کتاب «بینایی» اثر ژوزه ساراماگو...

مژگان همایونی



پاییز ۹۶

۵۴



روزی شروع می‌شود که باید مردم برای انتخابات و سرنوشت کشورشان به پای صندوق‌های رأی بروند ولی در آن روز بارانی هیچ کس برای دادن رأی به حوزه‌های اخذ رأی نیامده است. مسئولین حوزه‌ها با نگرانی از خانواده و خویشان خود می‌خواهند برای دادن رأی به شعبات رأی‌گیری بیایند اما گویا کسی قصد رأی دادن ندارد! سیاستمداران امیدوارند با کاهش باران مردم به پای صندوق‌های رأی بیایند اما باران قطع می‌شود و باز هم در حوزه‌ها خبری از مردم نیست!

ساعت حدود چهار بعد از ظهر می‌شود و به ناگاه مردم به حوزه‌های رأی‌گیری هجوم می‌آورند. خبرنگاران علت هجوم را در ساعت چهار بعد از ظهر از مردم سوال می‌کنند ولی جواب دلخواه را نمی‌گیرند. گزارشگران حضور مردم را در صف‌های طولانی بی‌سابقه اعلام می‌کنند. ساعت رأی‌گیری به اتمام می‌رسد و به خاطر صف‌های طولانی دو بار ساعت رأی‌گیری تمدید می‌شود!

شمارش آرا به انتها می‌رسد. همه از نتایج انتخابات دچار شک شده‌اند و نتیجه باور نکردنی است! بیشتر مردم رأی سفید به داخل صندوق‌ها ریخته‌اند و احزاب تنها مقدار خیلی کمی از آرا را از آن خود کرده‌اند. بعد از اعلام نتایج، رئیس‌جمهور و دولت، انتخابات را باطل اعلام می‌کنند و فراخوان مجدد برای انتخابات می‌دهند و مقامات و رئیس‌جمهور از طریق رسانه‌ها از مردم می‌خواهند سرنوشت خود را با رأی دادن رقم بزنند. در دور دوم، انتخابات مجدد برگزار می‌شود و این بار نتیجه بدتر از انتخابات دوری اول است و تعداد رأی‌های باطل بیشتر.

شهر به هم می‌ریزد. گروه‌های تفتیش عقاید به کار می‌افتد ولی مردم مقاومت می‌کنند. حرکت‌های تفتیشی را افزایش می‌دهند اما باز هم به نتیجه نمی‌رسند!

دولت شهر را در چنین وضعیتی رها می‌کند. افراد وابسته به دولت از شهر می‌گریزند و راه‌های خروج از شهر را می‌بندند و از طریق رادیو سعی در برهم زدن امنیت و آرامش شهر دارند، اما اهالی شهر، آرامش را کنترل می‌کنند. در این بین اتفاق و حوادث زیادی رخ می‌دهد.

نشر کتاب چنان دلنشین است که حوادث را به صورتی ملموس و واقعی در ذهن خواننده ترسیم می‌کند. امیدواریم با خواندن این کتاب ارزشمند از «کوری» اجتماعی‌هایی یابیم و به «بینایی» واقعی برسیم.

در شماره‌های پیشین فصلنامه‌ی همدم کتاب «کوری» اثر ماندگار نویسنده‌ی بنام پرتغالی «ژوزه ساراماگو» که جایزه‌ی نوبل ادبیات را از آن خود و کشورش کرده است، به شما فرهیختگان معرفی شد.

در سال ۱۹۹۸ «کوری» به عنوان رمانی خاص و یک اثر تمثیلی معرفی شد که نویسنده بیرون از حصار زمان و مکان، یک رمان معترضانه‌ی اجتماعی، سیاسی از آشفستگی اجتماع و انسانهای سردرگم را از دایره‌ی افکار خود و مناسبات اجتماعی به رشته‌ی تحریر درآورد. داستان «کوری» از ترافیک یک چهارراه آغاز می‌شود که راننده‌ی یک اتومبیل به صورت ناگهانی در آن دچار «کوری» می‌شود و سپس دیگر افراد شهر هم به مرور و به صورت اپیدمی دچار کوری می‌شوند.

شخصیت بارز کتاب -همسر دکتر- که خود منجی جامعه است، در پایان کتاب، در جواب سؤال خودش که از دکتر می‌پرسد «چرا کور شدیم؟» می‌گوید: «من فکر می‌کنم ما کور نشده‌ایم، ما کور هستیم؛ کور اما بینا، کورهایی که می‌توانند، ببینند و نمی‌بینند...»

در این شماره از فصلنامه‌ی همدم، می‌خواهیم رمان «بینایی» را که سیاسی‌ترین اثر ژوزه ساراماگو است با شما خوبان به اختصار مرور کنیم.

«بینایی» در حقیقت ماجرای دیگری است برای ساکنان شهری که رمان «کوری» در آن اتفاق افتاده بود. این دو اثر مکمل هم‌اند و ارتباط فشرده‌ای با یکدیگر دارند. نویسنده با درایت خاص خود توانسته است «کوری» یا بینایی سفید را با «بینایی» که در آن هم، رأی سفید به منزله‌ی بیماری کوری یا همان کوری معنوی است تلفیق کند و نارسایی فهم بشر را از شناخت درست واقعیات نشان دهد.

رمان «بینایی» در مورد کشوری است که با بحران و فاجعه‌ای روبرو شده که بسیار عجیب و نادر است. داستان از



### ♥ برش‌هایی از کتاب

فقط کافی بود به هشتاد و سه درصد مردمی فکر کرد که رای سفید داده بودند. آن‌ها در برابر هفده درصد موافق قرار داشتند و باور کردنی نیست که هفت درصد بتواند در مقابل هشتاد و سه درصد بایستد. دیگر دوره‌ی رویارویی فقط با توکل بر خدا گذشته است!

✱

روز بعد یا همان روزی که از آن به عنوان فردا یاد می‌کنیم، می‌تواند برای بعضی‌ها اصلاً وجود نداشته باشد!

✱

باهوش‌ها را می‌توانیم به خدمت در آوریم، اما افراد خیلی باهوش، حتی اگر در کنار ما هم باشند، ذاتاً خطرناک هستند، دست خودشان نیست، جالب‌تر این جاست که با هر عملی که ما می‌گویند که باید مراقبشان باشیم.

نویسنده در انتهای داستان چنین می‌نویسد:

زن به زمین افتاد و خون از بدنش جاری شد و به طبقه پایین چکید.

سگ (همان سگ رمان کوری) با شتاب از اتاق بیرون آمد. صورت صاحب خود را بوید و لیسید و بعد سرش را به طرف آسمان برد و زوزه‌ای ممتد کشید. گلوله سوم، صدای او را هم برید.

یکی از نابینایان از آن یکی پرسید: شما صدایی نشنیدید؟

دیگری جواب داد: صدای شلیک سه تیر شنیدم، صدای زوزه سگی را هم شنیدم که با تیر سوم بریده شد، اما خوشبختانه قادر به شنیدن زوزه سگ‌های دیگری هستم! ...